



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۲ اسفند ۱۴۰۰

موضوع کلی: عام و خاص

موضوع جزئی: مسائل - مسئله هفتم: استثناء عقیب جمله متعدده - بررسی عموم جملات ماقبل

اخیر در صورت اجمال - پاسخ توهم - کلام محقق نایینی و بررسی آن - مسئله

هشتم: تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد - تنقیح محل بحث - ادله مانعین -

دلیل اول و بررسی آن

جلسه: ۹۴

سال سیزدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

آخرین بحثی که در مسئله هفتم مورد بررسی قرار می‌گیرد توهمی است که در مورد این مسئله مطرح شده. اگر ما قائل شدیم که وقوع استثناء عقیب جمله متعدده موجب اجمال می‌شود (حال یا مطلقا کما ذهب الیه محقق الخراسانی یا در بعضی صور کما اخترناه) سوال این است که آیا عموم جملات ماقبل اخیر در مستثنی منه به قوت خودش باقی می‌ماند یا آنها نیز مجمل می‌شوند؟ گفتیم ربما یتوهم که جملات ماقبل اخیر بر عموم خودشان باقی می‌مانند. زیرا در فرض اجمال قدر متیقن آن است که استثناء به جمله اخیر رجوع می‌کند اما نسبت به غیر از جمله اخیره کانه شک در تخصیص داریم. آن جملات عام بودند و با این استثناء ما شک می‌کنیم آیا این استثناء و تخصیص متوجه آن دو جمله نیز می‌شود یا خیر؟ به اصالة العموم رجوع می‌کنیم و می‌گوییم آن جملات به عموم خودشان باقی هستند و استثناء نمی‌خورند.

#### پاسخ توهم

این مطلب قابل قبول نیست. زیرا اصالة العموم یک اصل لفظی عقلایی است و در اصول عقلاییه باید هم آن اصل احراز شود و هم محدوده آن احراز شود. به این معنا که اولاً: باید احراز کنیم که عقلا چنین اصلی دارند و ثانیاً: احراز کنیم آن اصل در چه محدوده و دامنه‌ای مورد استناد قرار می‌گیرد. قبلاً گفتیم که عقلاء در موارد شک در تخصیص یقیناً به اصالة العموم رجوع می‌کنند، اگر ما احتمال تخصیص و استثناء دادیم در این صورت برای ما محرز است که عقلاء یقیناً به اصاله العموم رجوع می‌کنند و احتمال استثناء را نفی می‌کنند، همین جا مثلاً در جمله «اکرم العلماء» یا «سلم علی الهاشمین» یا «اضف الفقراء»؛ اگر ما شک می‌کردیم که تخصیص خورده یا نه به عمومش اخذ می‌کردیم. این مسلم است، عقلاء در این موارد به عموم عام تمسک می‌کنند لکن وقوع استثناء عقیب جمل متعدده برای ما این ابهام را ایجاد کرده که آیا استثناء همانطوری که یقیناً به جمله اخیر رجوع می‌کند به جملات ماقبل نیز برمی‌گردد یا خیر، و چون این صلاحیت قرینیت دارد و ما احتمال می‌دهیم که متکلم بر آن اعتماد کرده باشد و استثناء را متوجه همه جملات کرده باشد، اینجا ما شک می‌کنیم آیا این عام تخصیص خورده یا خیر؟

در این موارد باید احراز کنیم که عقلاء به اصالة العموم اخذ می‌کنند. یعنی حتی اگر استثنایی به دنبال چند جمله ذکر شود، می‌گویند این لطمه‌ای به عام نمی‌زند و عموم عام به قوت خودش باقی است، لکن این برای ما قابل احراز نیست. ما نمی‌توانیم احراز کنیم در

مواردی که استثناء بعد از چند جمله عام ذکر می‌شود باز هم عقلاء به اصالة العموم در جملات ما قبل اخیر اخذ می‌کنند البته این در فرضی است که اجمال پیدا می‌شود. لذا چون شک داریم در رجوع عقلاء به عموم در چنین مواردی، دیگر نمی‌توانیم به اصالة العموم رجوع کنیم. لذا آن توهم به نظر می‌رسد مردود است. پس باید بگوییم جملات ما قبل اخیر نیز اجمال پیدا می‌کنند و عموم آنها قابل اخذ نیست.

حال اگر دست ما از این اصول خالی شد باید برویم سراغ اصول عملیه. این مطلبی است که محقق خراسانی نیز فرمودند و ما قبلاً گفتیم ایشان نظرشان این است که این اجمال به مستثنی منه به تمامه سرایت می‌کند و ما نمی‌توانیم بعد از پذیرش رجوع استثناء به اخیر از باب قدر متیقن ادعا کنیم سایر جملات به عموم خودشان باقی هستند.

### کلام محقق نایینی

از جمله کسانی که معتقد است که در جملات ما قبل اخیر اصالة العموم جریان پیدا می‌کند محقق نایینی است. محقق نایینی یک بیانی دارد برای توجیه حفظ عموم در جملات ما قبل اخیر. ایشان می‌گویند وقتی متکلم چند جمله را بیان می‌کند و بعد به دنبال آن استثناء می‌آورد یا باید مراد او این باشد که فقط از جمله اخیر استثناء کند یا از همه جملات و احتمال دیگری متصور نیست. زیرا قبلاً گفتیم، اینکه بخواهد استثناء به همه جملات غیر از جمله اخیر برگردد بر خلاف طریقه اهل محاوره است. پس دو احتمال بیشتر اینجا نیست.

۱. اگر اراده متکلم به این تعلق گرفته است که استثناء فقط به جمله اخیر بخورد، عموم سایر جملات به قوت خودش باقی است و هو المطلوب.

۲. اگر استثناء به تمامی جمله مربوط باشد و اراده متکلم به این تعلق گرفته باشد که همه جملات را تخصیص بزند، این باید در یک قالب دیگری بیان شود. به نظر محقق نایینی اراده متکلم مبنی بر تعلق استثناء به همه جمله با این بیان و با این قالب بیانی نمی‌تواند بیان شود. اگر منظورش این است که همه اینها را استثناء بزند باید طور دیگری بیان کند. زیرا این مقصود متکلم را تأمین نمی‌کند.

لذا به نظر محقق نایینی نمی‌توانیم بگوییم متکلم از یک طرف اراده کرده استثناء به همه جملات برگردد و در عین حال مقصود و مرادش را به این صورت بیان کند. لذا آوردن چنین تعبیری کاشف از این است که او رجوع استثناء به همه جملات را اراده نکرده، بلکه مقصودش این بوده که فقط به جمله اخیر رجوع کند. نتیجه اینکه عموم جملات ما قبل اخیر به قوت خودش باقی است.

این بیانی است که محقق نایینی اینجا برای صحت رجوع به اصالة العموم در جملات ما قبل اخیر بیان کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### بررسی کلام محقق نایینی

این مطلب قابل قبول نیست. زیرا:

در صورتی که متکلم اراده کرده باشند که بخصوص جمله اخیر بخورد، می‌تواند عموم جملات دیگر حفظ شود. اما اگر اراده او تعلق به رجوع استثناء به همه جملات گرفته باشد، اینکه با این بیان و در این قالب این جمله را بیان کند، این با آن مقصود سازگار نیست، باید در آن تأمل کنیم. زیرا محقق نایینی در این فرض امر را دائر بین دو احتمال کردند، گفتند یا اراده به استثناء از اخیر

<sup>۱</sup> اجود التقريرات، ج ۱، ص ۴۹۷.

تعلق گرفته یا به استثناء از همه جملات و احتمال سومی در کار نیست. در حالیکه ما اینجا یک احتمال سومی هم می‌توانیم تصور کنیم و آن اینکه متکلم بنا را بر اجمال گذاشته باشد. مگر نمی‌تواند متکلم به صورت مجمل سخن بگوید؟ اجمال تابع مصلحت‌هایی است و گاهی متکلم مصلحت را در اجمال می‌بیند و کلام را به گونه‌ای بیان می‌کند که مجمل باشد. اجمال نیز با اجمال فرق می‌کند. اینکه متکلم بخواهد اجمال کند در مورد متکلمین عادی قابل قبول است و ممکن است اما در مورد خداوند تبارک و تعالی و شارع اجمال به هیچ وجه قابل قبول نیست. اما همین شارع بر اساس حکمت گاهی مصلحت را در این می‌بیند که کلام را مجمل بگذارد، لذا چه اشکالی دارد که همین قالب بیانی را اختیار کند و قصد او نیز رجوع استثناء به همه جملات نباشد بلکه چه بسا او بنا را بر اجمال گذاشته باشد و بخواهد در بعضی از موارد کلام را مجمل بگذارد و به صورت اجمال مطالبش را بیان کند.

پس این که محقق نایینی فرموده در هر صورت چون قدر متیقن آن است که استثناء به اخیر رجوع می‌کند پس سایر جملات به عموم خودشان باقی می‌مانند، تمام نیست.

هذا تمام الکلام فی مسئله الثالثة

### **مسئله هشتم: تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد**

#### **تنقیح محل بحث**

در مسئله هشتم بحث در این است که آیا عمومات قرآنی را می‌توانیم با خبر واحد تخصیص بزنیم یا خیر؟ ابتدا لازم است که محل نزاع را منقح کنیم. محل نزاع تخصیص عمومات کتاب با خبر واحدی است که به عنوان یک دلیل معتبر ظنی شناخته می‌شود، لذا اخبار آحادی که محفوف به قرائن قطعی هستند از محل بحث ما خارج است. یعنی در جواز تخصیص کتاب به خبر واحد محفوف به قرائن قطعی بحثی نیست. همچنان که در جواز تخصیص عمومات کتاب به خبر متواتر بحثی نیست. زیرا این دو قسم از اخبار مفید قطع و یقین هستند و لذا مشکلی در تخصیص عمومات کتاب به این دو دسته از اخبار نیست.

انما الکلام فی جواز تخصیص عمومات الکتاب بخبر الواحد الذی لم یکتف بالقرائن القطعیه. خبر واحد ظنی که البته دلیل بر اعتبار و حجیتش داریم لکن از نظر صدور برای ما ظنی است. دلالتش قطعی است لکن صدورش ظنی است، خبر واحد ثقه است و اساسا علت اینکه بحث شده در اینجا که آیا تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد جایز است یا خیر، این است که از یک طرف قرآن است که قطعی الصدور است و از طرف دیگر خبر واحد است که ظنی الصدور است. حال ما چگونه می‌توانیم یک قطعی الصدور را با یک ظنی الصدور تخصیص بزنیم.

علی ای حال موضوع بحث و نزاع جواز تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد ثقه است که مفید ظن است و صدورش برای ما مظنون است.

#### **اقوال**

اقوال در این مسئله مختلف است:

قول اول: اکثر ائمه قائل به جواز تخصیص عمومات کتاب به خبر واحد هستند.

قول دوم: برخی آن را جایز نمی‌دانند؛ مرحوم محقق از شیخ طوسی و جماعتی حکایت کرده که آنها قائل به انکار مطلقا شدند که البته این جای بحث دارد. سید مرتضی و جمع دیگری نیز نظرشان همین است.

قول سوم: بعضی در مسئله توقف کردند. صاحب معالم می‌فرماید «الیه یمیل المحقق»، محقق تمایل به این نظر دارد. عمده این است که ما ادله این اقوال به خصوص دو قول اول و دوم را مورد بررسی قرار دهیم.

### **ادله قائلین به عدم جواز تخصیص**

اما قائلین به عدم جواز تخصیص کتاب به خبر واحد به چند دلیل تمسک کردند. ما خلاصه این ادله را بیان می‌کنیم و از آن عبور می‌کنیم، زیرا این بحثی است که شاید خیلی نیاز به تفصیل و بسط ندارد. مانعین به چند دلیل تمسک کرده‌اند.

### **دلیل اول**

خبر واحد اگر محفوف به قرینه قطعیه نباشد هر چند حجت است و ما دلیل بر اعتبار آن داریم اما چون ظنی الصدور است نمی‌تواند در مقابل قرآن که قطعی الصدور است قرار بگیرد و آن را تخصیص بزند. عمده دلیل این گروه این است. به نظر این گروه قرآن قطعا از ناحیه خداوند صادر شده و ما اطمینان داریم که شارع این عمومات را فرموده اما در ناحیه مخصص خبر واحد است. خبر واحد می‌خواهد مخصص آن عمومات باشد و از آنجا که ظنی الصدور است نمی‌تواند مقدم شود بر قطعی الصدور، زیرا تخصیص معنایش این است که خاص بر عام مقدم است و اقوی، حال چطور ممکن است چیزی که ظنی الصدور است قوی تر از چیزی باشد که قطعی الصدور است.

### **بررسی دلیل اول**

این دلیل همانطور که در جای خود ملاحظه کردید مردود است؛ با زیرا نسبت بین عام و خاص با قطع نظر از اینکه در کلام شارع باشد یا در کلام موالی عرفیه، از سه حال خارج نیست:

**حالت اول:** یقین به صدور هر دو داریم. مثلا یقین داریم که مولا گفته «اکرم العلماء» و یقین داریم همان مولا گفته «لا تکریم زیدا» اینجا روشن است با توجه به اینکه هر دو یقینی است و ما مطمئن به صدور هر دو از ناحیه متکلم هستیم، خاص بر عام مقدم می‌شود. حال یا به دلیل اینکه خاص قرینه محسوب می‌شود نسبت به عام و قرینه بر ذوالقرینه مقدم است، یا به دلیل اینکه اقوی است از عام به واسطه اظهر بودن یا نص بودن و لذا در این فرض عام را تخصیص می‌زند.

**حالت دوم:** یقین داریم عام از ناحیه متکلم صادر شده ولی در مورد صدور خاص شک داریم. اصل صدور خاص برای ما مشکوک است. قهرا اینجا عموم عام مقدم است مثل همه مواردی که ما شک در تخصیص عام داریم و با اصالة العموم احتمال تخصیص را نفی می‌کنیم اینجا نیز قهرا خاص کنار می‌رود و عام مقدم می‌شود.

**حالت سوم:** جایی است که یقین داریم عام از ناحیه مولا صادر شده، ولی یک ثقه‌ای برای ما نقل کرده که آن عام را خود مولا تخصیص زده، یعنی ما یقین به صدور خاص از مولا نداریم، صدورش برای ما مظنون است ولی چون ثقه این مطلب را برای ما نقل کرده، این حجیت دارد. بالاخره دلیل حجیت خبر ثقه، این خبر را برای ما معتبر دانسته ولو اینکه اصل صدورش برای ما ظنی باشد. پس ما مواجه هستیم با یک عام که قطعی الصدور است و یک خاص که حجیت دارد و معتبر است، لکن صدورش ظنی است.

اینجا به هر یک از این دو دلیل که نگاه می‌کنیم دارای یک ویژگی هستند.

در ناحیه عام یک جهت صدور داریم و یک جهت دلالت. صدورش برای ما یقینی است زیرا آیه قرآن است، عام قرآنی است، این مقطوع است که از ناحیه خداوند تبارک و تعالی صادر شده اما دلالتش که عبارت از عموم است، به مقتضای اصالة العموم معتبر است، این جمله ظهور در عموم دارد، پس اصل صدور قطعی، اما دلالتش ظنی است. در طرف مقابل جمله‌ای داریم مثل «لا تکریم زید العالم» که اصل صدورش برای ما قطعی نیست، اینکه مولا این را گفته مظنون است زیرا یک ثقه‌ای به ما خبر داده که مولا اینچنین گفته؛ اما دلالتش واضح تر است و روشن تر است.

پس در هر یک از این دو طرف یک جهت صدور داریم و یک جهت دلالت، عمده این است که ببینیم این دو دلیل یعنی عام قرآنی و خاص روایی در چه نقطه‌ای با هم معارضه می‌کنند؟ اگر این نقطه کشف شود تکلیف معلوم می‌شود.

تعارض بین جهت دلالت آیه و جهت صدور روایت است. زیرا جهت صدور آیه اصلا جای بحث ندارد و چیزی نمی‌تواند با آن معارضه کند، کسی نمی‌تواند در جهت صدور آیه از خداوند خدشه کند. حتی قول به تحریف از آنجا که ادعای تحریف به نقیصه دارند، خدشه‌ای در صدور آن ایجاد نمی‌کند، زیرا همه منکر تحریف به زیاده هستند. کسانی که قائل به تحریف قرآن هستند می‌گویند آیاتی از قرآن کم شده اما در اینکه آنچه موجود است قطعا از ناحیه خداوند صادر شده است کسی خدشه‌ای ندارد لذا جهت صدور آیه هیچ معارضی ندارد. اما جهت دلالتش که همان عموم باشد باید معلوم شود اعتبار و ارزش و حجیت عموم در چه محدوده‌ای است. پس این می‌تواند در مقابلش دلیل دیگری قرار بگیرد.

از آن طرف در ناحیه صدور روایت کسی می‌تواند در مقابل این روایت بگوید هر چند این هر چند صدورش یقینی نیست ولی ما چون دلیل بر حجیت خبر ثقه داریم تنها مانعی که می‌تواند در مقابل آن قرار بگیرد این است که در مقابلش یک چیزی قرار بگیرد، و الا دلالت و مفادش روشن است، صریح گفته است «لا تکریم زید العالم» در ناحیه دلالت مشکلی ندارد، مشکل در حجیت خبر ثقه است.

پس طرفین تعارض عبارت است از دلیل قطعی الصدور و ظنی الدلالة و دلیل مظنون الصدور و قطعی الدلالة. پس تعارض در نقطه دلالت آیه و صدور روایت است.

اینجا نمی‌توان به هر دو اخذ کرد، زیرا یکی از اینها مشکل دارد، لذا برای حل این مسئله باید دلیل اعتبار و پشتوانه اعتبار هر یک از این دو را مورد بررسی قرار دهیم.

از یک طرف در آیه اصالة العموم مطرح است. تنها چیزی که می‌تواند مورد معارضه قرار بگیرد اصالة العموم در آیه است، اصالة العموم در آیه به اعتبار بنای عقلاء است و لذا باید دید اصالة العموم بقول مطلق ثابت است یا مشروط به یک قید است؟ مسلما عموم در آیه و هر عامی مقید و مشروط به این است که یک دلیل معتبر در مقابلش نباشد. پس در ناحیه آیه اصالة العموم مقید به عدم وجود دلیل معتبر در مقابلش می‌باشد.

می‌آییم سراغ روایت، در این مورد هم باید دید آیا حجیت خبر ثقه مشروط به قید و شرطی است یا خیر؟ از این طرف ما هیچ قید و شرطی در مقابل خبر ثقه نداریم. حجیت خبر ثقه به نحو مطلق ثابت است و مشروط به این نیست که در مقابلش دلیل معتبری نباشد شاهد بر اینکه حجیت خبر ثقه مطلق است و مشروط به عدم وجود دلیل معتبر در مقابلش نیست این است که اگر یک خبر ثقه‌ای در مقابل این خبر قرار بگیرد و تعارض پیش بیاید و وجهی برای ترجیح یکی بر دیگری نباشد هر دو ساقط می‌شوند. آنجا

کسی نگفته این خبر چون در مقابلش یک دلیل معتبر است پس دیگر معتبر نیست، نه هر دو معتبر هستند و هر دو ساقط می‌شوند. لذا خود این تساقط شاهد بر این است که هر دو حجت هستند منتهی چون وجهی برای ترجیح وجود ندارد هر دو ساقط می‌شوند. خود این شاهد قوی است که حجیت خبر ثقه مشروط به هیچ قیدی نیست.

نتیجه اینکه از یک طرف دلیل اعتبار اصالة العموم دلالت می‌کند بر اینکه به عموم می‌توان اخذ کرد به شرط این که در مقابل عام دلیل معتبری بر تخصیص قائم نشده باشد، از آن طرف در مورد خبر ثقه دلیلی که اعتبار و حجیت خبر ثقه را مقید به یک شرط و قیدی بداند (مثل عدم وجود دلیل معتبر در مقابلش) وجود ندارد، بلکه دلیل حجیت خبر ثقه مطلق است.

نتیجه تعارض این است که اصالة العموم از کار می‌افتد ولی دلیل حجیت خبر ثقه به قوت خودش باقی می‌ماند و این یعنی تخصیص عموم الکتاب بخبر الواحد. چون اصالة العموم تنها در صورتی جاری است که در مقابلش یک خبر ثقه‌ای که مخصص آن محسوب شود نباشد، اما اگر در مقابلش یک دلیل معتبری باشد دیگر این عموم معتبر نیست و الان ما اینجا این دلیل معتبر را داریم، یک خبر ثقه‌ای داریم که دال بر تخصیص است. پس با وجود این دلیل دیگر اصالة العموم مخدوش می‌شود اما دلیل حجیت خبر ثقه نتوانست مخدوش شود ولو اینکه در مقابلش یک دلیل قرآنی باشد. زیرا اساسا بر خلاف گمان مستدل که اینجا بین جهت صدور آیه و جهت صدور روایت تعارض دیده، تعارض بین جهت صدور این دو نیست بلکه بین جهت دلالت آیه و جهت صدور روایت است و در این موارد ملاحظه کردید که مسلما خبر بر آیه مقدم می‌شود.

لذا دلیل اول مانعین از تخصیص عموم کتاب به خبر واحد مردود است.

### **بحث جلسه آینده**

ادله دیگر مانعین

«والحمد لله رب العالمین»